

جستاری چند در بازساخت نام تور و توران از نگاه فردوسی

مجید کریمی*

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از بزرگترین و ارزشمندترین مانداک‌های فرهنگ زرین ایران است. در این کتاب به داستان‌ها و سرگذشت‌های بسیاری از نیاکان خود برمی‌خوریم و از گذشته دور خود بسیار می‌آموزیم. در این میان، سروده‌های شاهنامه جدای از داستان‌سرایی‌های شیرین و روان و ساده، دارای داده‌های تاریخی از زندگانی مردمان، کشورداران و مرزهایی است که در برخی از رویدادهای گذشته پیشدادی و کیانی ایران، ارزشمند است. گفته‌های فردوسی در شاهنامه گاه از سرگذشت مردمان و شاهان و قلمروهایی است که هنوز درباره آن سخن گفته و صدها ارزیابی و برداشت‌های گوناگون از آن می‌شود. یکی از این نامها، نام توران است. نامی که به سبب همانندی آوایی، از آن برداشت‌های گوناگون شده است. دانای طوس، داستان توران را از زمان بخش کردن جهان ایرانی در دوران پیشدادی آغاز می‌کند یعنی هنگامی که فریدون سرزمین‌های ایران را به سه فرزند خود و سه شاه ایرانی می‌دهد. ایرج فرزند بزرگ شاه سرزمین ایران می‌شود. فرزند دوم تور، شاه سرزمین توران یا ترکان و چین می‌شود و سلم نیز شاه سرزمین‌های باختری یا روم و آنسوی روم می‌شود. این جستار برآن است تا با بازنمایی آنچه در شاهنامه درباره نام توران آمده است به ریشه‌یابی تاریخی و جغرافیایی آن بپردازد. آنگاه چگونگی پیوند نام توران با ترکان برپایه سروده‌های دانای طوس و همچنین گفته‌ها و نگرش‌های دیگر شاهنامه‌شناسان درباره واژه توران واکاوی شده است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، تور، توران، ترک، فریدون، افراسیاب، ایران

۱. مقدمه

در *شاهنامه* از سرزمینی به نام توران نامبرده شده است که بنابر داستان فریدون و تور، این سرزمین به فرزند بزرگتر فریدون سپرده شد تا او بر این پهنه فرمانروایی کند. اما تور از این بخش‌بندی ناخرسند شد و بر برادر بزرگتر شورید و برادرکشی آغاز کرد. بررسی‌هایی که در این زمینه انجام شده است باید نشان دهد که آیا نام توران نام مردمان و یا نام و جایی تاریخی در بخش‌های شمال خاوری ایران‌شهر و در مرزهای با چین در آنسوی سیردریا و آمودریا بوده است؟ آیا میان نام پسر فریدون تور و توران پیوندی بوده است؟ آیا نام توران در *شاهنامه* از نام تور برگرفته شده است؟ از دیگر سو، آیا میان نام ترک و توران همخوانی و پیوستگی می‌توان دید؟

فردوسی در داستان فریدون پی‌درپی از نام توران بهره گرفته است و گاه آن را با نام ترکان یکی دانسته و گاه آن را جدا و گاه آن را همبسته با ایران خوانده است. آیا فردوسی به شوند بهم‌ریختگی روزگار ورارودان با یورش و آمدن ترکان در دوره خودش یا به سخنی در سده چهارم هجری، دچار نادرستی شده بود؟ زاستاری (طبیعی) است که فردوسی آن پهنه تاریخی را که در داستان فریدون جایگاه نبرد خونین ایران و توران بوده است، از بن نوشته‌های پیشین که در دسترس او بود و یا موبدان به او گفته بودند برگرفته است.

اما می‌دانیم که توران در مرزهای بالای ورارودان در دوره فردوسی با همین پهنه در دوره افسانه‌ای و یا دورتر و کهن‌تر ایران دوره پیشدادی (شاید دو تا سه هزار سال پیش) آرایش تباری و تیره‌گی همسان نداشته است و در روند و گذر زمان دستخوش دگرگونی باشندگانش شده است. بن‌نوشته‌ها نشان می‌دهد که توران یا ورارودان در ۳ هزار سال پیش سرزمین سکاها یا ماساژت‌ها (تاجیستان و ازبکستان کنونی) و تیره‌های سرکش و دورافتاده ایرانی بود. این تیره همان مرزداران ایرانی بودند که پس از دورماندگی و یا نافرمانی در ورارودان فرمانروایی‌های ناوابسته به ایران برپا کردند. بنابه گفته هرودت سکاها تیره‌هایی ایرانی بودند که در آسیای میانه می‌زیستند و استرابون هم آنها را در کنار رود سیردریا آورده است (بهزادی، ۱۳۷۳، ۹۳).

سکاها از نژاد هندواروپایی وابسته به شاخه شمالی گروه زبان‌های ایرانی بودند (همان، ۱۰۵). بنابراین نبرد کورش با کسانی بوده است که هم‌تیره ایرانیان بوده و هنوز در این پهنه، تیره‌های آلتایی رخنه نکرده بودند. بنابراین توران در دوره پیشدادی بر پایه همان گفته‌ها نباید یک پهنه گسترده ترکان آلتایی باشد و اگر هم دگرشی رخ داده بود از دوره هخامنشی به این سو روی داده بود. اکنون باید دید که از نگاه *شاهنامه* تور و توران چگونه پردازش شده است و آنها چگونه مردمانی بوده‌اند.

۲. آغاز داستان توران در *شاهنامه*

داستان تور در *شاهنامه* از زمانی داغ و پرکشش‌تر می‌شود که فریدون پادشاه پیشدادی سالها پیش از مرگ خود به این می‌اندیشد که سرزمین‌های ایران‌شهر را میان سه فرزندش بخش کند. فریدون جهان را

میان سه پسرش تور، ایرج و سلم بخش کرد. روم و خاور یا مغرب‌زمین را به سلم داد. ایران، تازیستان، دشت نیزه‌وران و دشت گردان را به ایرج داد. سرزمین ترکان و چین را به تور داد (سیدی، ۱۳۹۷، ۲۱۷). بنا بر داستان فریدون در *شاهنامه* جدایی ایران و توران از همین‌جا آغاز می‌شود. در این راه دو فرزند از سه فرزند فریدون پادشاه پیشدادی کارزار بس دردناکی را بر برادر دیگر خود که برگزیده تاج و تخت پدر در ایران شده بود آغاز می‌کنند. تور و سلم دو برادر همداستان می‌شوند که چرا پدر بهترین بخش از سرزمین‌های آریایی و ایرانشهری را به ایرج داده و بهره آنها از این تاج و تخت، سرزمین‌های کم‌ارزش‌تری است. تور و سلم با رشک‌بردن بر ایرج، بر آن می‌شوند که ایرج پادشاه ایران را بکشند. آنها بر او خروشیده و ایرج برادر مهربان خود را در جنگی ناجوانمردانه و بسیار دردناک پس از گفتگوهای تند با وی می‌کشند.

افزون بر این، فریدون دو همسر به نام شهرنواز (شهرناز) و ارنواز داشت که سلم و تور از فرزندان شهرنواز دختر جمشید بودند. بنابراین، شهرنواز مادر تور خود ایرانی بود و تور هم از تن‌آمیزی پدر و مادری ایرانی زاده شده بود. ایرج هم از مادری به نام ارنواز که خواهر بزرگتر شهرنواز بود زاده شده بود که بنا بر *شاهنامه*، ایرانی تبار است. از اینجاست که ایران در تاریخ افسانه‌ای خود به سه پهنه جدامانده از هم به سه پسر بخش می‌شود. تا اینجای داستان هر سه قلمرو و سرزمین فریدونی، پیشدادی و آریایی بوده‌اند. از توران تا زمان کیخسرو و کشته شدن افراسیاب تورانی پیوسته نامبرده می‌شود. تور و سلم به این بخش‌بندی تن نداده و جنگ‌های ایران و توران - ایران و روم از همین‌جا آغاز می‌شود (همان). بنا بر *شاهنامه*، تور فرزند فریدون بازیگر کلیدی این برادرکشی و جدایی سرزمین توران از ایران تاریخی است. اوست که سلم را برمی‌انگیزاند که با وی هم‌دست شده و کار ایرج را یکسره کنند و این سرزمین یا توران را میان خود بخش کنند. بنابراین تور فرزندی ایرانی فرمانروای سرزمین توران می‌شود.

از این هنگام است که ناگهان در داستان فریدون به نام توران و تورانیان برمی‌خوریم. فریدون در پی کین‌خواهی پیدا کردن جانشینی نکو برای تاج و تختش بود و تا اینکه دریافت که از نژاد ایرج، زنی باردار است.

یکی خوب و چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک ازو بار داشت

(مقیمی، ۱۳۹۹، فریدون ۱۲)

پسر ماه‌آفرید را منوچهر نام نهادند. در این میان، اوج داستان توران و ایران در زمانی است که منوچهر جانشین فریدون می‌شود و نبرد با افراسیاب، شاه توران را بر سر خون‌خواهی کشته‌شدن ایرج آریایی در توران آغاز می‌کند. نیای افراسیاب تور و کشنده ناجوانمردانه ایرج بود. همین پرسمان نشان‌دهنده آن است که نژاده افراسیاب هم از تور پسر فریدون بوده است.

از این بخش به بعد، در *شاهنامه* بسیار با نام توران و تورانیان سروکار داریم. تورانیان هم مردمانی بودند که در آنسوی رود آمودریا (جیحون) یا ورارودان زندگی می‌کردند. نبردهای افراسیاب شاه توران با ایران، بخش بزرگی از *شاهنامه* را در برمی‌گیرد که از دوران پادشاهی منوچهر و نوذر، شاهان پیشدادی پی گرفته می‌شود. از همین دوره است که دیده می‌شود فردوسی از توران تا پادشاهی خسرو پرویز نام برده است. آنجا که می‌سراید:

جهاندار هم داسستانی نکرد از ایران و توران برآورد گرد
(همان، پادشاهی خسرو پرویز ۷۳)

در پادشاهی رو به واژگونی یزدگرد هم آورده است:

از ایرانیانم بدو گفت شاه هزیمت گرفتیم ز توران سپاه
(همان، پادشاهی یزدگرد ۱۰)

نام توران و تورانیان پیوسته در این بخش از *شاهنامه* تا پایان مرگ افراسیاب آمده است. تا اینکه از دوره اسفندیار پسر گشتاسب و پسرش بهمن، دوره تاریخی ایران شروع می‌شود و کم‌کم نام توران کم‌رنگ‌تر می‌شود. بنابراین، نبرد دو برادر بر سر بخش کردن مانداک (میراث) پدر آغاز می‌شود. تا اینجا همه چهره‌های داستان ایرانی‌اند.

۳. پیشینه و پیوند تور با فریدون و ایران

فریدون یا آفریدون، به پارسی میانه: فریدون، اوستایی: *ثرتیتون*، از برجسته‌ترین چهره‌های افسانه‌ای ایران است. زادگاه فریدون، روستای ورکه لاریجان در طبرستان بود. او پسر آبتین و از تبار جمشید است که با یاری کاوه آهنگر بر ضحاک ستمگر چیره شده و او را در کوه دماوند زندانی می‌کند. سپس خود، پادشاه جهان می‌شود و در *شاهنامه* از پادشاهان پیشدادی به شمار می‌آید. فریدون، جهان را میان سه پسرش سلم، تور و ایرج بخش می‌کند. ایران را به ایرج می‌دهد. اگرچه که دو برادر آزمند بر وی می‌خروشدند و او را از پا در می‌آوردند. فریدون پس از آگاهی از این رخداد ایران را به منوچهر، نوه ایرج می‌بخشد. بنابراین در اینجا است که نبرد دو برادر برای کشتن ایرج پایان می‌یابد. ولی داستان ایران و توران و پیکار برای توران در تاریخ پیشدادی ایران آغاز می‌شود. برای اینکه بدانیم تور هم ایرانی بوده باید به *شاهنامه* بازگردیم و بدانیم فردوسی فریدون را چه می‌نامد. نامی از آریا در *شاهنامه* نیست زیرا این نام در *شاهنامه* همانا با ایران یکی است.

باید برای ایرانی بودن و یا ریشه داشتن در این خاک به نام خود ایران بازگردیم. در *شاهنامه* ریشه افسانه‌ای ایران (کنون جهان دانسته شده است) و نژاد این گروه از مردمان در این سرزمین با نام نخستین دادگر و کیومرث آغاز می‌شود. او نخستین مرد و نخستین فرمانروای ایرانی است. پس هویت پادشاهان پسین همگی یک به یک کیومرثی، هوشنگی، تهمورثی و جمشیدی است. این چهار نام بزرگ پیشدادی همگی شناسنامه ما ایرانیان هستند. بنابر *شاهنامه* هر کس که چنین پیشینه‌ای دارد می‌تواند

ایرانی باشد. تاکید شاهنامه هم بر ایرانی بودن است. فریدون و تور هم در شاهنامه از رشته فرمانروایان پشت‌به‌پشت سرزمین ایران بوده‌اند. بنابراین، اگر ریشه توران از خود نام تور برگرفته باشد بی‌گمان این نام جغرافیایی، ایرانی است.

۴. تبارشناسی تور

یکی از روش‌های شناخت و بازساخت در این جستار آن است که بدانیم ریشه و تبار پیشدادیان چه بوده است. پیشدادیان نخستین قانون‌گذاران و پیشدادی نخستین کسی که داته یا داد (پردات) آورده است. فردوسی نام ایران را از پادشاهی جمشید جدای از دیباچه و آغاز کار آورده است.

از آن پس برآمد ز ایران خروش پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
(همان، جمشید ۴)

بنابراین فردوسی هنگامی که داستان ایران را می‌سراید از جغرافیای دیگری سخن نمی‌گوید. ضحاک می‌آید و فریدونی پیدا می‌شود و نگهدار ایران می‌شود. فردوسی سه پسر فریدون را چنین بازنمایی می‌کند:

به بخت جهاندار هر سه پسر سه خسرو نژاد از در تاج زر
(همان، فریدون ۲)

هر سه برادر و یا به سخن دیگر تور و برادرانش خسرو نژاد هستند یا هر سه ایرانی تبارند. اما مادر تور ایرج و سلم کیستند؟ مادر تور و سلم شهرناز است. شهرناز و ارنواز هر دو خواهران جمشیدند. مادر ایرج ارنواز است که تور فرزند دوم فریدون او را می‌کشد. اکنون شگفت آن است که با پی گرفتن داستان تور در شاهنامه در می‌یابیم که همسر تور دختری تازی و یمانی است. نام همسر تور را هم پارسی نهاد و او را «ماه» نامیدند. هر سه فرزند فریدون نیز زانی تازی-یمانی گرفتند.

بنابراین سرزمینی که توران نامیده می‌شود در دوره پیشدادی بخشی از ایران خوانده می‌شد. اکنون ببینیم که تور در چه زمانی تاریخی به سرزمینی می‌رود که از آن زمان تاکنون توران نامیده شده است. بنابراین این سرزمین‌ها بر پایه شاهنامه در دوره پیشدادی که پیش از تاریخ است شاید ۵ هزار سال پیشتر، همگی در قلمرو پادشاهی ایران بود:

نهفته چو بیرون کشید از نهان یکی روم و خاور دگر ترک و چین
نخستین به سلم اندرون بنگرید به فرزند تالشگری برگزید
به تخت کیان اندر آورد پای به تخت کیان اندر آورد پای
دگر تور را داد توران زمین دگر تور را داد توران زمین

به سه بخش کرد آفریدون جهان سیم دشت گردان و ایران زمین
همه روم و خاور مر او را سزید گراز انسوی خاور اندر کشید
همی خواندندش خاور خدای ورا کرد سالار ترکان و چین

یکی لشکری نامزد کرد شاه
 بیامد به تخت کئی برنشست
 بزرگان برو گوهر افشانند
 از ایشان چو نوبت به ایرج رسید
 هم ایران و هم دشت نیزه وران
 کشید آن گهی تور لشکر به راه
 کمر بر میان بست و بگشاد دست
 همی پاک توران شهش خواندند
 مر او را پدر شاه ایران گزید
 هم آن تخت شاهی و تاج سران
 (همان، فریدون ۵)

در همین جا در می‌یابیم که فردوسی خود گفته است که فریدون به تور سرزمین توران را داد. آیا نام توران برگرفته از نام خود تور بوده است؟^۱ با این بیت در می‌یابیم که خواست فردوسی از « دگر تور را داد توران زمین / ورا کرد سالار ترکان و چین » سرزمینی است که تور آن را فرمانروایی می‌کرده است. به درستی توران صفت نسبی است که توران یعنی منسوب به تور (مانند بابکان منسوب به بابک) است. تا اینجا در شاهنامه ریشه واژه تور همانا نام ایرانی تور فرزند فریدون و توران یا سرزمینی منسوب به تور است و هیچ پیوند و ریشه‌ای از این واژه با ترک و ترکان ندارد. برادران می‌نشینند و از فریدون گله می‌کنند:

فریدون فرزانه شد سالخورده
 برین گونه گردد سراسر سخن
 چو آمد به کار اندرون تیرگی
 بجنیبید مر سلم را دل ز جای
 دلش گشت غرقه به آز اندرون
 نبودش پسندیده بخشش پدر
 به دل پر ز کین شد به رخ پر ز چین
 فرستاد نزد برادر پیام
 بدان ای شهنشاه ترکان و چین
 ز نیکی زیان کرده گویی پسند
 کنون بشنو از من یکی داستان
 سه فرزند بودیم زیبای تخت
 اگر مهترم من به سال و خرد
 به باغ بهار اندر آورد گرد
 شود سست نیرو چو گردد کهن
 گرفتند پرمایگان خیرگی
 دگرگونه تر شد به آیین و رای
 به اندیشه بنسبت با رهنمون
 که داد او به کهتر پسر تخت زر
 فرسته فرستاد زی شاه چین
 که جاوید زی خرم و شاد کام
 گسسته دل روشن از به گزین
 منش پست و بالا چو سرو بلند
 کزین گونه نشنیدی از باستان
 یکی کهتر از ما برآمد به بخت
 زمانه به مهرم نان در خورد

۱ کهن‌ترین بن نوشته که از واژه توران یاد می‌کند کتاب *اوستا* است و همه چهره‌های تورانی در این کتاب نام‌های ایرانی دارند. در *اوستا* و بخش فروردین یشت، بند ۱۱۳ و ۱۲۳ نام دو خاندان پارسا که توره نام داشتند نیز آمده است. فریدون نیز توره تئونه نام دارد. در یشت‌های اوستا قبایل چادرنشینی را بازنمایی می‌کند که اسب‌های تندپا دارند و دشمن ایرانیان یکجانشین هستند.

گذشته ز من تاج و تخت و کلاه
سزد گر بمانیم هردو دژم
چو ایران و دشت یلان و یمن
سپارد ترا مرز ترکان و چین
بدین بخشش اندر مرا پای نیست
نزیسد مگر بر تو ای پادشاه
کزین سان پدر کرد بر ما ستم
به ایرج دهد روم و خاور به من
که از تو سپهدار ایران زمین
به مغز پدر اندرون رای نیست
(همان، فریدون، ۶)

هنگامی که تور و سلم با برادر خود ایرج از تاج بخشی پدر گله و تندگویی می کنند تور خود بنا بر شاهنامه سرزمینی را که به او بخشیده اند سرزمین ترک نامیده است.

برفتند با او به خیمه درون
بدو گفت تور ار تو از ما کههی
ترا باید ایران و تخت کیان
سخن بیشتر بر چرا رفت و چون
چرا بر نهادی کلاه مهی
مرا بر در ترک بسته میان^۱
(همان، فریدون، ۱۰)

روشن است که در این جا تور بر سرزمینی که ترکان در آن می زیستند فرمانروا می شود و خود تور از این جهان بخشی پدرش ناخشنود است.

چو از تور بشنید ایرج سَخُن
بدو گفت کای مهتر کام جوی
من ایران نخواهم نه خاور، نه چین
بزرگی که فرجام او تیرگیست
سپهر بلند، ار کشد زین تو
مرا تخت ایران، اگر بود زیر
سپر دم شما را کلاه و نگین
مرا با شما نیست ننگ و نبرد
زمانه نخواهم به آزارتان
جز از کهتری نیست آیین من
چو بشنید تور از برادر چین
نیامد شگفت ار ایرج پسند
بزد بر سر خسرو تاجدار
نیایدت گفت ایچ بیم از خدای
یکی پاکتر پاسخ افگند بُن
اگر کام دل خواهی آرام جوی
نه شاهی، نه گسترده روی زمین
بر آن مهتری بر بیاید گریست
سرانجام، خستست بالین تو
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
بدین روی با من مدارید کین
روان را نباید برین رنجه کرد
اگر دور مانم ز دیدارتان
مباد از و گردنکشی دین من
به ابرو ز خشم اندر آورد چین
نبد راستی نزد او ارجمند
از و خواست ایرج به جان زینهار
نه شرم از پدر خود همینست رای

مکن خویشتن را ز مردمکشان
بسندہ کنم زین جهان گوشه ای
به خون برادر چه بندی کمر
جهان خواستی، یافتی خون مریز
سخن را چو بشنید پاسخ نداد
یکی خنجر آگون بر کشید
کزین پس نیابی ز من خود نشان
بکوشش فراز آورم توشه ای
چه سوزی دل پیر گشته پدر
مکن با جهان دار یزدان ستیز
همان گفتن آمد همان سرد باد
سرا پای او چادر خون کشید
(همان، فریدون، ۱۰)



شکل ۱. سرزمین‌های بخش‌شده فریدون پیشدادی

۵. درخت خانوادگی افراسیاب نبیره تور در شاهنامه

نام افراسیاب یعنی هراس‌افکننده است (پورداوود، ۱۳۷۷، ۲۱۱). پورداوود به گفته فردیناند یوستی ریشه «افراسیاب» را برگرفته از واژه فرنگرسین (Frangrasyān) اوستایی، به معنی «کسی که بسیار به هراس اندازد» آورده است. اما نام او در متن‌های گوناگون از بخش‌های حماسی / اوستا و سپس متن فارسی میانه گرفته تا آثار تاریخ‌نگاران و نویسندگان دوره اسلامی به گونه‌هایی چون: فراسیاب، فراسیابو، پورسراسیاب، فراسیاب آمده است.^۱ او از چهره‌های بزرگ شاهنامه، پادشاه تورانی، پسر پشنگ و نبیره تور

۱ در کهن‌ترین فرهنگ ترکی نامی به دیوان لغات‌الترک (کاشغری زیر نام تغاز) نیای بزرگ و پهلوان ترکان آسیای میانه، یعنی «تنکالبار» با افراسیاب یکی دانسته شده است. برپایه چنین ذهنیتی بود که سلسله قراخانیان که از نژاد ترک چگلی بودند و در کاشغر، بلاساغون، ختن و ماوراءالنهر حکومت کردند خود را آل افراسیاب می‌نامیدند. این شبهه که البته توسط برخی امرای متجاوز ترک نیز، به جهت نسب‌تراشی دامن‌زده می‌شد، باعث شده بود که شخصی چون خواجه نظام‌الملک نیز در کتاب سیرالملوک خود، ملک‌شاه سلجوقی را از نسل افراسیاب بزرگ بشمارد.

پسر فریدون پادشاه پیشدادی است. او هم از نسل فریدون است (آیدنلو، ۱۳۸۲، ۷). او نامش ایرانی است. افراسیاب در/وستا (۲۵۰۰ سال پیش) فرنگرسین پسر پشنگ است. وزیر خردمندش پیران ویسه بود. اما نیای افراسیاب کیست؟ تور در شاهنامه پسری به نام زادشم دارد. زادشم پدر پشنگ است که پادشاه توران بوده و پدر افراسیاب است (بهزادی، ۱۳۶۸، ۱۱۹). تنها نامی که از زادشم آمده است آن که پشنگ پس از مرگ منوچهر کین خواهی نیای خود زادشم را از ایرانیان پنهان می‌کند. برخی زادشم را کنیه تور هم دانسته‌اند. هرچند که اگر زادشم همان تور باشد یا فرزند وی باز هم او ایرانی بوده است. بنابراین در شاهنامه هم افراسیاب تورانی تباری ایرانی دارد و هم منوچهر ایرانی که دشمن خونین یکدیگرند. به‌درستی نبرد میان دو تیره ایرانی توران و ایرانیان تبار بوده که هر یک سرزمینی را پادشاهی می‌کردند و از نگاه جغرافیایی از هم جدا مانده بودند و تورانی‌ها با این گسستگی و دشمنی خود را ایرانی نمی‌دانستند و یا فراموش کرده بودند که تباری ایرانی دارند.

چو بشنید سالار ترکان پشنگ چنان خواست کاید به ایران به جنگ
یکی ییاد کرد از نیای زادشم هم از تور بر زد یکی تیز دم
(مقیم، ۱۳۹۹، پادشاهی نوز)

افراسیاب دو برادر به نام آغریرت و گرسیوز داشت. گرسیوز که بدنهاد بود به‌دست کیخسرو کشته می‌شود. این دو برادر از نام‌های ایرانی هستند. پایتخت افراسیاب گنگ دژ (شاید خوارزم بوده باشد) است. باز در اینجا به یک پیوند خونی دیگر می‌رسیم به‌گونه‌ای که فرنگیس دختر افراسیاب همسر سیاوش (در اوستایی ویسپان فریا) می‌شود. شگفت آنکه کیخسرو هم فرزند فرنگیس است. اما خواهر فرنگیس کیست؟ منیژه دخت افراسیاب است که او هم زن بیژن شده است (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۹، ۲۷۳). چنین تنیدگی و هم‌خون شدن پادشاهان سرزمین‌های همسایه و یا فرزندانشان در شاهنامه خود کار بررسی را سخت‌تر و پیچیده می‌کند و این گمانه را نیرو می‌بخشد که تورانی و ایرانی از یک تیره بوده‌اند و یا آنچنان به سبب همسایگی به هم پیوسته‌اند که از نگاه فرهنگی هم به هم بسیار نزدیک بوده‌اند. اما بنابر شاهنامه اگر افراسیاب شناسه (هویت) ایرانی نداشت چرا نام فرزندانش را ایرانی نهاده بود؟! نامهایی چون فرنگیس (فری گیس)، منیژه، شیده، سرخه (از پسران افراسیاب)، جهن، گوگرد، و گویا فرزندی به همان نام افراسیاب همگی نامهایی ایرانی‌اند.^۱

۱ فرنگیس مهتر ز خوبان اوی / نبینی به گیتی چنان روی و موی (داستان سیاوش بخش ۹)

پشنگست نامش پدر شیده خواند / که شیده به خورشید تابنده ماند (اندرستایش سلطان محمود)

همان سرخه نامور کشته شد / چنان دولت تیز برگشته شد (داستان سیاوش)

منیژه کجا دخت افراسیاب / درخشان کند باغ چون آفتاب (داستان بیژن و منیژه)

برادر بود جهن و جنگی پشنگ / که در جنگ دریا کند کوه سنگ (مقیم، ۱۳۹۹، اندرستایش سلطان محمود)

اگر نام‌های ترکی داشتند فردوسی به درستی آنها را در سروده‌های خود با همان نام ترکی با اندک دگرش آوایی می‌آورد. چگونه بود که چنین نشده است؟ شاید همسایگی و نزدیکی و درهم آمیختگی نژادی و یا فرهنگی سبب شده بود تا فرمانروایان توران از نام‌های ایرانی بهره جویند. این خود گواهی بر رویش فرهنگ ایرانی و یا ماندگاری فرهنگ ایرانی در سرزمین توران بوده است. طبری نام تور را به صورت «طوج» آورده است. در *اوستا* و دیگر نوشته‌های کهن، افراسیاب پسر پشنگ و نواده تور فرزند فریدون بوده است. گذشته از آن به نام‌های تورانی دیگری چون ارجاسپ (ارجتاسپ)، گوپتسا، پشنگ، ویسه (وئسک)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، وراز (گراز) و دیگری برمی‌خوریم که همه از نام‌های ایرانی هستند. افزون بر اینها، نام سرزمین‌هایی که پیکار میان ایران و توران در آن روی داد چون کنگدژ (کنکدیز)، فراخکرت و جز آنها نیز ایرانی هستند.

۶. جغرافیای توران و مرزهای شمال شرقی ایران

بررسی جغرافیای توران زمین بازگشت به مرزهای ایران سه هزار سال پیش است. گویا در آن زمان هنوز نیروهای ترک از شمال چین به سوی جنوب و دریای آرال و جنوب سیحون نیامده بودند و هنگامی که ما از تور و توران سخن می‌گوییم هنوز از نگر نژادی این سرزمین آلتایی و ترکی نشده باشد.

چرا فردوسی در بخش مهم *شاهنامه* از نبردهای شرقی ایران سخن می‌گوید و از نبرد با یونان روم خبری نیست. اگر به بازه زمانی نزدیک به ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش را نگاه می‌کنیم هنوز در باختر ایران تمدن‌های پیشرفته جنگ‌آور یونانی شکل نگرفته بودند و در خاور ایران یا توران مردمان شهرنشین جنگ‌آوری بودند که برای کشور ایران دردسر می‌آفریدند. اینکه فردوسی از نبرد توران و ایران می‌گوید زیرا خود تور ایرانی‌نژاد، ریشه این خون‌ریزی را نهاد و پیوسته این جنگ‌ها بنابر *شاهنامه* روی داد و آغازگر جدایی و به‌هم‌ریختگی مرزهای شمال شرقی آن دوره ایران بزرگ شد.

اما پرسش بنیادی و پیچیدگی و راز توران و تورانیان نه در تور و پهنه سرزمین توران که در این نکته است که فردوسی تورانیان را ترک می‌نامد. اینجا کار پژوهشگر کمی سخت تر می‌شود و باید بیشتر بررسی شود. آیا وی دچار نادرتی‌هایی شده بود؟! آیا او دسترسی به بن مایه‌ها و نبیک‌های تاریخی نداشت؟! و چون در زمان خود این پهنه را در قلمرو چیره شده می‌دید چنان اندیشید که این پهنه سرزمین و جایگاه ترکان بوده است.

داستان نبرد میان دو بخش از سرزمین‌های پادشاهی ایران آغاز می‌شود. به دیگر سخن، جنگ ایران و توران میان دو هم‌تبار است. یعنی هنگامی که از کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید و تا به فریدون می‌رسیم و سپس مادر تور که شهناز است همگی پشت به پشت ایرانی هستند. در *شاهنامه* توران منسوب به تور هستند و سرزمین توران نیز منسوب به نام یک ایرانی‌تبار است.

هنگامی که از پهنه توران نام می‌بریم توران در دوره‌ای از تاریخ ایران بزرگ پیشاوستایی و زردستی است. چون در *اوستا* از او نام برده شده است. پس دوره باید دوره جمشیدی و پیشدادی پیش از زردشت

باشد و می‌توان گمان برد که توران در شاهنامه دوره چهارهزار سال پیش را فرامی‌گیرد. فردوسی می‌سراید که جمشید هفتصد سال پادشاهی کرده است. بر پایه شاهنامه فریدون هم ۵۰۰ سال زندگی داشته است. او هم در اوستا آمده است پس او هم پیش از آیین زردشت بوده است. بنابراین، بازه زمانی بررسی در این جستار همان بازه زمانی ۴ هزار سال پیش اندکی بیش و کم باید باشد.

خاک توران از سوی جنوب به تخارستان (یکی از استان‌های افغانستان امروزی) و از سوی شمال به کشور خوارزم و از سوی باختر به خراسان و از خاور به مغولستان می‌رسید. اما به شوند کوچ‌نشین بودن تورانیان و آمیزش آنان با تیره‌های گوناگون شمال هند - غرب چین - بخش‌هایی از هندوستان و پاکستان را دربر می‌گرفت. در شاهنامه فردوسی بارها و بارها می‌گوید که تورانیان از جیحون که مرز میان ایران و توران است گذشتند. پس مرز میان ایران و توران رود جیحون بوده است. بدین قرار توران در آن سوی آمودریا (جیحون) یعنی در منطقه ورز رود (ماوراءالنهر) واقع و به خوارزم متصل بوده و از سمت شرق تا دریاچه آرال امتداد داشته است (حمیدیان، ۱۴۰۱، ۳۱).

نگاه جغرافیایی مشکور به توران و تورانیان هم یک ریشه‌شناسی تاریخی است. او می‌نویسد که آریاها در هنگام آمدن به ایران دو دسته شدند. دسته‌ای که شهرنشینی و کشاورزی را برگزیدند و ایرانیان باشند و دسته‌ای که هم‌نژادان تورانی ایشان بودند که در ماوراءالنهر رود جیحون و سیحون و شمال دریای خزر نشیمن گرفتند. آنها سرزمین خود را به نام توئیریانا (Tuiryana) یا توران خواندند (بیات، ۱۳۶۷، ۱۱).

مشکور پای فشارد که «این مسلم است که تورانیان قدیم در عصر اوستایی و در روزگار خاندان ایرانی «آسپه» می‌زیستند و مسلم است که آنان ترک نبودند ولی چون ایرانیان از ناحیه این هم‌نژادان تورانی خود که سکایی بودند صدماتی متحمل می‌شدند و خاطره این مهاجرت‌های قدیم در ذهن آنان باقی بود، بعدها که اقوام خیونی و ترک‌نژاد که پس از مهاجرت تورانیان به داخل فلات ایران و جاهای دیگر جای ایشان را گرفتند آنان را نیز تورانی پنداشتند و نام توران قدیم را بر این ترکان تازه‌وارد اطلاق کردند (همان، ۱۲)». یک گزینه دیگر آن است که توران در سرزمین‌های وارودان چون در مرز میان تیره‌های ترک ترکستان بود در تاریخ سرنوشت گوناگونی داشت و این دست‌به‌دست شدن‌ها و جابه‌جایی‌ها و یورش‌های ترکان از شمال به پایین دست جیحون و سیحون همگی در دوره‌های گوناگون رخ داده بود و در زمانی که فردوسی شاهنامه را می‌سرود، این پهنه ترک‌نشین شده بود.

۷. فردوسی و مرزهای توران و ایران

فردوسی در شاهنامه مرزهای جغرافیای ایران و توران را روشن می‌کند. زمانی که لشکر توران با سپاه افراسیاب به سوی ایران می‌آیند:

سپاهی بیامد ز ترکان و چین
 هم از گرزداران خاور زمین
 چو لشکر به نزدیک جیحون رسید
 خبر نزد پور فریدون رسید
 (مقیمی، ۱۳۹۹، پادشاهی نودر، ۳)

بنابراین مرز ایران و توران رود جیحون است و تورانیان و چینیان هر که بودند آن ور رود جیحون بودند. به دیگر سخن پهنه زیر جیحون توران نبوده و نبردها بر سر بالای رود بوده است. مرزهای فرهنگی ایران در آسیای مرکزی در نامه پیران ویسه در جنگ یازده رخ به گودرز سپهسالار ایران دوباره بازرس می‌شود. پیران ویسه در نامه به گودرز پیشنهاد می‌کند که هر دو سپاه به مرزهای دو کشور در زمان منوچهر و فراتر از آن و به سود ایران بازگردند (سیدی، ۱۳۹۷، ۲۲۰).

ببخشیم و پس برنوردیم کین
به بخشش همی داشت گیتی نگاه
بگو تاکنیمش ز ترکان تھی
که فرمود کیخسرو دادگر
در غرچگان از بر و بوم بست^۱
(همان، داستان دوازده رخ)

همیدون در بلخ تا اندراب^۵
سر مرز ایران و جای کیان
نهادست نامش جهان کدخدای
همین است از این پادشاهی نشان
که با شهر ختلان درآید برم
بخارا و شهری که هستش به گرد
نجوید کس آن پادشاهی بنیز
سپارم بود کشور نیمروز^۶
سوی باختر برگشاییم راه
نداریم تاریخ از این پس روان
روار و سوی هند هم زین شمار
آلتان و غردر^۷ سپارم بدوی

بدان تا بفرمایدم تا زمین
چنان چون به گاه منوچهر شاه
هر آن شهر کز مرز ایران تھی
از آباد و بی‌ران و هر بوم و بر
از ایران به کوه اندر آید نخست

دگر طالقان شهر تا فاریاب
دگر پنجهپیر و در بامیان^۲
دگر گوزگانان فرخنده جای
دگر مولتان آید و بدخشان^۳
فروت‌دگر دشت آموی و زم
چو شکنان و چون ترمذ^۴ و ویسه گرد
همیدون برو تا در سغد نیز
از آن سو که شد رستم نیو سوز
ز کوه و زهامون بخواهم سپاه
بپردازم این تا در هندوان
ز کشمیر و ز کاول و قندهار
وزان سو که لهراسپ شد جنگجوی

۱ قلمرو افغانستان

۲ قلمرو افغانستان

۳ افغانستان

۴ ترمذ ازبکستان کنونی - ویسه گرد آنسوی بلخ و شکنان نزدیک چین است.

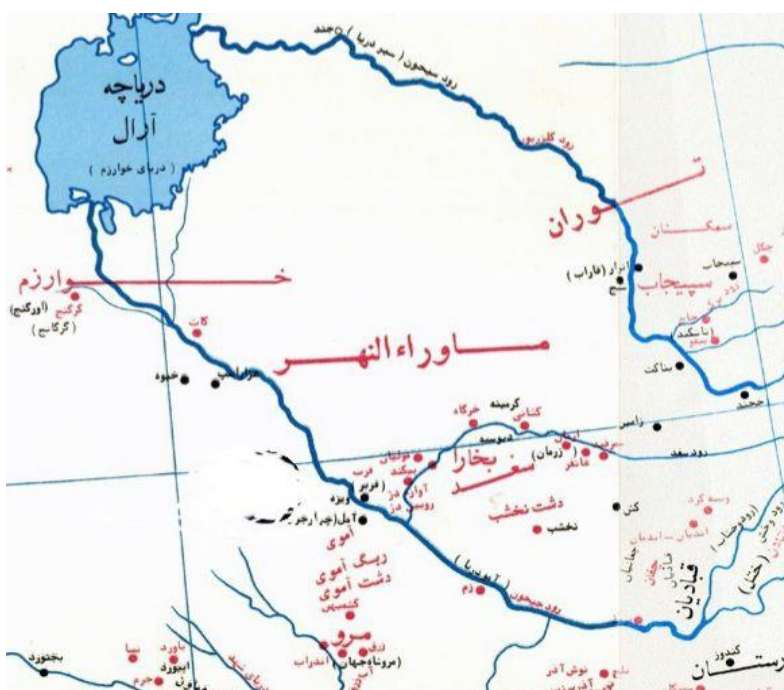
۵ قلمرو افغانستان

۶ قلمرو افغانستان

۷ گرجستان

از آن مرز پیوسته تا کوه قاف به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف
 به سوگند پیمان کنم پیش تو کزان پس نباشم بداندیش تو
 (همان، داستان دوازده رخ)

با این سروده‌ها می‌توان دریافت که پهنه فرهنگی و شهرهای ایرانی و پارسی زبان تا کجاها بوده که در بالای رود جیحون و توران آن روزگار هم می‌رسیده است. که تا سده های نخستین اسلامی هم گویش های سغدی و خوارزمی و شگنایی داشتند (سیدی، ۱۳۹۷، ۲۲۲). بنابراین آنچنانکه می بینیم همه تورانیان آن سوی جیحون غیر ایرانی نبودند و تیره های ایرانی نیز بسیار در آنجا زندگی می کردند و تنها با هم کشمکش سیاسی داشتند. از آنجا که از سرزمین ایران مادر دور بودند و رسیدن به این سرزمین‌ها تا دل ایران، با سوارکاران چند ماه بدرازا می کشید، گروهی که مرزبان بوده و یا در کنار مرزبانها بودند و یا شهربانان پهنه های دورتر، دست به جدایی و سر به شورش هم می‌زدند.



شکل ۲. ورارودان و سیحون و جیحون تاریخی

در شاهنامه از دوره ساسانیان به این سو، هپتالیان بیشتر حاکم نیمه ترک - ایرانی ماوراءالنهر و ترکستان بوده‌اند. دیگر در شاهنامه نام توران کم‌رنگ‌تر می‌شود و سرزمین ترکان نامیده می‌شود. در شاهنامه گاه همه تورانیان را نیز ترک خوانده‌اند اما غرض از ترک تنها سرزمین ترکان است چنان که پس

از کشته شدن افراسیاب و محو قدرت او در ماوراءالنهر و ترکستان و قدرت یافتن ترکان خلج و هپتالی ... فردوسی عنوان توران را برای ولایات آن سوی جیحون به کار می‌برد. بنابر فهرستی که خالقی مطلق از ترک به عنوان سرزمین ترکان و نه تورانیان فراهم آورده اولین باری که در شاهنامه کلمه ترک می‌آید در زمان داستان تقسیم کردن جهان یا قلمرو فریدون میان سه فرزند است.

نهفته چو بیرون کشید از نهان به سه بخش کرد آفریدگار جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین سیم دشت گردان و ایران زمین
(مقیمی، ۱۳۹۹، فریدون، ۵)

سیدی می‌نویسد «پیداست که پیش از تقسیم جهان میان سه فرزند فریدون، توران نمی‌توانسته بدین نام بوده باشد. آن قلمرو را ترک و چین نامیده‌اند. از آن پس تا مرگ افراسیاب در شاهنامه کلمه ترک به عنوان سرزمین به کار نرفته است» (سیدی ۱۳۹۷، ۲۰۷). در زمان ساسانیان خوشنواز هپتالی به سردار ساسانی می‌گوید که:

شهنشاه گیتی ببخشید راست مرا ترک و چین است و ایران تراست
(همان، پادشاهی یزدگرد هجده سال بود، ۴)

روی هم‌رفته چنین می‌توان گفت که از حوضه آبریزی سیردریا (گل زریون، سیحون) به آن سو (شمال) دیگر شامل حوزه فرهنگی و جغرافیایی ایران زمین محسوب نمی‌شده است... آن بخش سرزمین ترکان و مشهور به ترکستان بوده است. سیدی می‌نویسد «البته به‌ویژه در زمان افراسیاب همه ماوراءالنهر آن سوی جیحون و ترکستان یا سرزمین ترکستان را از سر تسامح توران و سرزمین ترک می‌گفته‌اند. در نتیجه، شاهنامه همه شهرها و ولایات آن سوی جیحون (ماوراءالنهر) را با توجه به این که در همه ادوار اقوام گوناگون در آن سکونت داشته‌اند، ترک و ترکستان و زمین ترک نخوانده است، مگر بخش‌هایی از آن را و در برهه‌هایی که واقعاً ترکان ساکن این منطقه بوده‌اند» (سیدی، ۱۳۹۷، ۲۰۸).

۸. فردوسی و پیوستگی ایران و توران و اصطلاح ترک ایرانی

فردوسی در آوردن نام توران و تورانیان گاه پیچیده سخن گفته است و پژوهشگر و یا خواننده سروده‌هایش را به درنگ کردن وامی‌دارد که به راستی این دو پهنه یک بوم‌اند. او در برخی جاها نیز چنان توران و ایران را کنار هم می‌آورد که گویی ایران و توران یکی و یا به هم پیوسته‌اند. در دوره پیشدادیان ایران در شاهنامه، فردوسی از زبان رستم به افراسیاب چنین می‌گوید:

نگهدار ایران و توران منم به هر جای پشت دلیران منم
(مقیمی، ۱۳۹۹، داستان رستم و اسفندیار ۱۴)

در این سروده آشکار می‌شود که در همان زمان رستم، ایران و توران را یکی دانسته است اگرچه دو سرزمین هستند. رستم خود را نگهبان ایران و توران می‌داند. از سخنان رستم به افراسیاب چنین برگرفته می‌شود که توران در دوره پیشدادی بخش بزرگ و ارزشمند سرزمین ایران بوده و سرزمینی بیگانه به شمار نمی‌رفته است. از دوره کیانی و تا یزدگرد در برخی از سروده‌های دانای طوس می‌توان این به هم پیوستگی را دید. فردوسی در پادشاهی شیرویه می‌سراید:

به فرمان یزدان نیکی فزای که اویست بر نیک و بد رهنمای
چو ایران و توران به آرام گشت همه کار بهرام ناکام گشت
(همان، پادشاهی شیرویه ۲)

در پادشاهی خسرو پرویز آنجا که می‌سراید:

جهاندار هم داسستانی نکرد از ایران و توران برآورد گرد
(همان، خسرو پرویز ۷۳)

باز در جایی دگر در پادشاهی خسرو پرویز چنان از ایران و توران گفته که گویی این دو با یکدیگر برادرخواندگی دارند.

ابا فر و با برز و پیروز باد همه روزگاران نش نوروز باد
به ایران و تورانش بر دست رس به شاهی مباداش انباز کس
(همان، خسرو پرویز ۶۳)

در پادشاهی خسرو پرویز فردوسی نکته ریزینانه‌ای دارد که بسیار هوشمندانه و خردمندانه آن را نوشته و ترکیبی از دو واژه را ساخته است که بار و سنگینی و ارزشگذاری بالایی دارد. در این بیت چنین گفته است:

ولیکن چو با ترک ایرانیان بکوشد که خویشی بود در میان
(همان، خسرو پرویز ۵۱)

«ترک ایرانیان» واژه بسیار درنگ‌برانگیزی است که شایسته واکاوی و بررسی موشکافانه ادبی دارد که پدیدآورنده این ترکیب وصفی فردوسی است. در اینجا فردوسی ترک را ایرانی و شهروند ایران دانسته است. او ترک‌های به ایران آمده را ایرانی دانسته است و پای فشاری می‌کند که ایشان مانند هم‌خویشان ایرانی هستند و چون هم‌خویش باید با آنها رفتار کرد. دانای طوس یک راهکار تاریخی داده است تا بتواند سازوکاری شهرمداریک (سیاسی) را برای ترکان در پهنه ایران بازشناسی کند تا در آینده این مردمان هم‌زیستی همسان با سرزمین نوپیدای خود داشته باشند. چندانچون این واژه‌سازی از سوی فردوسی نشان‌دهنده آن است که هر که در پهنه ایران آمده با پاسداشت شناسه خود، ایرانی است و او را باید ایرانی دانست و ملیت او ایرانی است و دیگر او را ترکستانی نباید خواند. برپایه این سروده بسیار

راهگشای فردوسی که از دانایی او برخوردار است، با ترکان کوچنده نه چون بیگانه که خودی و خویشاوند باید برخورد کرد.

اما فردوسی چرا از این ترکیب بهره‌برده و چنین ترکیبی را ساخته است؟ ترک ایرانی چه معنایی دارد؟ بی‌گمان او از ترک‌هایی سخن گفته که در پهنه توران زندگی می‌کرده‌اند. اما چرا او آنها را ترک تورانی نخوانده و ترک ایرانی خوانده است؟ بی‌گمان خواست وی آن بوده که اینها اگر چه ترک هستند اما در سرزمین تاریخی ایران زندگی می‌کنند (کوچ‌کردگانی از پهنه ترکستان در شمال رود جیحون و سیحون). از اینجا روشن می‌شود که فردوسی توران را ترک‌نشین نیز می‌داند. اما چرا «ترک ایرانی» می‌گوید؟ پس روشن است که باید ترک نایرانی نیز بوده باشد که آنها در ترکستان و چین زندگی می‌کردند.

شاید باور فردوسی آن بوده که در بالای مرز جیحون که پهنه ایرانیان کهن توران‌نشین بوده است، ترکان کوچ کرده و زندگی می‌کردند. اما چون این سرزمین در زمان خسرو پرویز در پهنه ایران بود و مردمان ترک هم در آن زندگی می‌کردند، آنها را «ترک ایرانیان» نامیده است. زیرا می‌دانیم که در آن زمان گروهی از تیرگان ترک به پایین دست ورارودان نیز رسیده بودند و در سپاه ایران نیز جنگاوری می‌کردند.

از سوی دیگر فردوسی در دوره خسرو پرویز گویی که توران را کشوری جداگانه آورده است. در بخش پادشاهی خسرو پرویز به روشنی توران را کشور می‌داند:

جهاندار خاقان بیاراستست	سخن‌ها ز هر گونه پیراستست
ازو نیست آهو بزرگست شاه	دلیبر و خداوند توران سپاه
ز توران و وز هند و وز چین و روم	ز هر کشوری کان بد آباد بوم
همی باژ بردند نزدیک شاه	به رخشنده روز و شبان سیاه

(همان، داستان کسری با بوزرجمهر ۹)

اما یک نکته را افزوده است که توران کشور جدایی است اما خداوند توران سپاه خسرو پرویز است. به سخنی دارنده توران خسرو پرویز است. در اینجا نشان‌دهنده همراهی و یکپارچگی توران و ایران در سپاه و جنگ‌آوری است.

۹. توران و ترک در شاهنامه

فردوسی توران و ترکان را گاه با هم آورده است.

از آن پس پیامد ز ترکان سپاه	نهند از بر تخت ایران کلاه ^۱
چو بشنید سالار ترکان پشنگ	چنان خواست کاید به ایران به جنگ

(همان، پادشاهی نوذر)

۱ منوچهر در روزهای پایانی زندگانی خود به نوذر می‌گوید که آماده یورش ترکان باش.

در پادشاهی نوذر باز هم در اینجا فردوسی ترکان و توران را با هم آورده است:

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان بیستند گردان توران میان
سپاهی بیامد ز ترکان و چین هم از گرزداران خاورزمین

.....

چو لشکر به نزدیک جیحون رسید خبر نزد پور فریدون رسید
(همان، پادشاهی نوذر، ۳)

باز گردان توران به مرز جیحون می‌رسند، این سپاه را فردوسی از ترک و چین می‌نامد.

یا در رزم کاووس یا هاماوران درباره رابطه ترک و توران نیز می‌سراید:

تو از شاه ترکان چه ترسی چنین ز گرد سواران توران زمین
(همان، رزم کاووس با شاه هاماوران ۱۰)

در بالا باز هم ترکان و توران را در کنار هم می‌آورد. در نبرد رستم و سهراب پیچیدگی کار بیشتر می‌شود. یکی از داستان‌هایی که توران و ترکان آن سو هستند سهراب جنگ‌آور توران است. به پادشاهی افراسیاب و رستم به پادشاهی کاووس. سهراب می‌گوید:

کنون من ز ترکان جنگ آوران فراز آورم لشکری بی کران
برانگیزم از گاه، کاووس را از ایران بی‌رم پی طوس راه
رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه
(همان، سهراب ۵)

سهراب ایران در سپاه توران برای تاج و تخت کیانی ایران می‌جنگد. سپس سهراب قصد تاج پادشاهی افراسیاب را هم دارد و می‌گوید:

از ایران به توران شوم جنگ جوی ابا^۱ شاه روی اندر آرم بروی
بگیرم سر تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب
(همان، سهراب ۵)

بنابراین سهراب می‌خواست که از توران به لشکر ایران یورش برده پادشاهی ایران و توران را یکی کند. بودن سهراب در لشکر افراسیاب خود نشانه هم‌زبانی مردمان تورانی هم است، زیرا هیچ‌گاه فردوسی از دو زبان گوناگون در توران سخن نگفته و داستان‌ها به گونه‌ای است که خواننده درمی‌یابد که در سرزمین توران همگی به یک زبان و پارسی سخن می‌گویند و از زبان ترکی هم سخنی نگفته است. هیچ کجا از کسی که زبان‌گردانی (ترجمه) کند نامی نیاورده است.

در داستان سیاوش نیز آورده است:

فراوان ز ترکان پیرسید شاه هم از تخت سالار توران سپاه
(همان، سیاوش، ۲۱)

فردوسی در اینجا هم ترکان و توران را با هم آورده است.

۱۰. لغزش‌های فردوسی

روزگار و برافروختگی فردوسی از سرنوشت چهار سده گذشته ایران است. چرا فردوسی خشمگین است؟ روزگار بد ایران را با دیده گریان خود تماشاگر است. محمود غزنوی و یورش تازی به سرزمین‌های ایران و بیم از دست رفتن زبان و شناسه ایرانی از نگرانی‌های اوست. چون دین که از دست رفته بود و کشور هم که به دست بیگانگان افتاده بود. بنابراین، تنها یک هنر مانده بود که باید نگه داشته می‌شد و آن زبان پارسی بود.

فردوسی از تاریخ تازی نویسی هم دل‌ریزش و دل‌نگران بود. چون بیشتر تاریخ‌نویسان ایرانی تاریخ‌نویسی را از تاریخ جهان و ایران و سپس تازی آغاز می‌کردند و بنابراین روش فردوسی دگرش یافت و تاریخ ایرانی را هرچند با کم‌وکاست به‌درستی از نگاه سرزمین ایرانی و افسانه‌های بسیار دور سینه‌به‌سینه نگه داشته شده سرود و نوشت و تا به یورش تازی رسید و از آن پس بازایستاد و جلوتر نرفت. اما او از کوچیدن و آمدن آلتایی‌تباران به پایین فرارودان نیز هراسناک بود و خود نیز سرانجام این یورش‌ها و دگرگون شدن فرمانروایی ایرانیان را می‌دید و دوباره زنگ هشدار را برای از میان رفتن فرهنگ و هنر ایران به نوا درآورد.

بزرگ‌ترین سبب برای یکی دانستن ترکان با تورانیان شاهنامه فردوسی است. از سده ششم ترسایی که ترکان به آسیای میانه راه یافتند همانندی نام ترک و توران سبب شد فردوسی به نادرست چنین پندارد که تورانیان ترک بودند. هرچند که آنها هیچگونه پیوندی با چینی‌ها و ترکان نداشتند و زبان و نژاد و سرزمین آنها از هم جدا بود. آبایف ایران شناس و زبان شناس گرجی نبرد ایرانیان و تورانیان را نبرد دو تیره دشمن ایرانی-ترکی ندانسته و این نبرد را میان دو تیره شرقی و غربی سکاهای کوچنده دانسته است. وی با بررسی نامها و جاینامه‌های توران تاریخی در شاهنامه به این برآیه (نتیجه) رسیده است که قهرمانان و جاها همگی ایرانی است (آبایف، ۱۳۸۰، ۲۳۹-۲۴۰). نولدکه در کتاب حماسه ملی ایرانیان (۱۳۲۷) بر این باور است که بسیاری از نامهای پهلوانان که در نبردهای ایران و توران آمده است مانند گودرز، گیو، بیژن و فرهاد در میان نام پادشاهان پارتی به چشم می‌خورد. نامهایی که در افسانه مردمی ایران درهم آمیخته و تنیده شده است. به گمانی فردوسی چنین پنداشته است که توران و ترکان از یک تیره و یک نژاد هستند.

۱۱. زندگی و زمانه فردوسی و دل‌نگرانی‌های او

فردوسی نگران و دغدغه‌مند است. پریشان و دلسرد است. چرا؟ او ما را از آینده ایران و فرهنگ ایران زمین بیم می‌دهد. فردوسی ما را از یورش‌های شمال شرقی ایران و یا ایران تازی‌شده در چهار سده گذشته خود آگاهانیده است. زاستاری است که یک سراینده از دوره و رویدادهای پیرامون خود به فریاد برآید و یورشگران بر کشور و مرزهای ایران را دشنام دهد. ترکان غزنوی در دوره‌ای پراشوب، ایران خاوری را درنور دیده و بر بخشی از ایران چیره شده بودند و در برابر دیدگان فردوسی دربار شکوهمند و فرهنگ‌دوست سامانی را به خاک و خون کشیده بودند و هر یک از کشورمردان سامانی کار را رها کرده و به شهری دورافتاده فرار کرده بودند. کشور شهربه‌شهر به زیر سم اسبان محمد در افتاده بود و از نام و هنر ایران ردی نمانده بود. در این هنگام دانای طوس تماشاگر دل‌نگران و بهت‌زده روزگارش است. چگونه یک سراینده و ادب‌شناس و خردمندی چون فردوسی باید در کتاب حماسی خود چشم خود را بر بیگانگان کشورگشا ببندد و سروده‌های عاشقانه بنویسد یا در سروده‌های خود که با آماج سربلندی و نوزایی و یادآوری فرهنگ ایرانی بود، بدان دست نگذارد و یا از دشمنان ایرانشهر با نرمی و آرامی سخن گوید؟^۱ او برای بزرگی ایران و یادآوری شکوهمندی باستانی آن دست به سرایش حماسه‌های ایرانی گذاشته بود و در چنین کاری حماسه را باید با قهرمان‌پروری، جنگ‌آوری و دشمن‌ستیزی می‌آراست و با هنر واژگانی، دشمن را خوار و زبون و کوچک می‌شمرد.

نخست باید دید که فردوسی در چه زمانه‌ای می‌زیسته است. هر نویسنده‌ای و سراینده‌ای فرزند زمان خودش است. بنابراین، اگر در شاهنامه فردوسی در جاهایی برافروخته می‌شود این خشم گرفتن‌ها و ناآرام شدن‌ها و بی‌تاب شدن‌ها از درون دل و جان فردوسی برون آمده است. او در دورانی بس ناگوار و پُرفراز و فرد و ناآرام زندگی می‌کرد. فردوسی دشمن هیچ تبار و تیره‌ای نبود. فردوسی کین کسی را نداشت. او مانند هر دانشمندی در آن دوران که می‌دید بر ایران چه گذشته و چه می‌گذرد و دل ریش بوده است. طوس و پیرامون آن بخشی از پهنه بزرگ‌تر فرارودان و زبررودان آن دوره بود که پیوسته در پرتگاه تاخت و تازهای یورشگران شمال شرقی و از ترکستان به پایین بود. در سال ۳۶۶ جنگ‌هایی خونین میان آل بویه، آل زیار و سامانیان در گرفته بود. خود فردوسی از آن در بخش بنیادنهان کتاب یاد می‌کند:

سراسر زمانه پر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود
(مقیمی، آغاز کتاب، ۱۰)

۱ در جنگ عراق با ایران در بازه زمانی هشت‌ساله و پس‌جنگ همگی به یاد داریم که همه نوشته‌ها، سروده‌ها، نواها، آهنگ‌ها و فراتر از آن سینمای ایرانیان، رنگ و روی تند، ریشخندانه و کوچک شمردن کشورمردان عراق، فرماندهان و سربازان آنها را داشت. این ویژه‌گی هنرمند و سرودن در هر دوره تاریخی است. فردوسی اگر در این دوره می‌بود بی‌گمان بر دژخیمان بغداد نیز می‌تاخت و آنها را نیز به باد سرزنش می‌گرفت.

بنابراین فردوسی در سن ۴۰ سالگی به خوبی زمانه خود را می‌شناخت و از آن انگیزه گرفته بود. محمود غزنوی شماری از خاندان‌های ایرانی را از جغرافیای شمال خاوری ایران پاک کرده بود. غزنویان ترک نخستین دودمان ترک بودند که پس از سامانیان بر تاج و تخت ایران رسیدند (سیدی، ۱۳۹۷، ۳۶). این خود یکی از رویدادهای بزرگ تاریخی پس از یورش تازیان در ایران بود. فردوسی به روشنی این رخدادها را تلخ می‌دید. او در گذرگاه این نبردها و کشمکش‌های خونین کشورگشایی می‌زیست. غزنویان امیر-غلامانی بودند که در درگاه سامانیان پرورش یافتند و میدان گرفتند (نورائی، اکبری ۱۳۹۲، ۴۲-۴۱). زاستاری (طبیعی) بود که فردوسی از این آشفتگی هولناک به رنج آید و در حماسه‌های خود آن را بازتاب دهد.

فردوسی خود دوره اوج سامانی و هم دوره سرنگونی آنها را دیده بود. فرهنگ‌دوستی سامانیان در اندیشه فردوسی سخت ریشه کرده بود. او سرودن را آغاز کرده بود چه بسا چشم امید به دربار و درگاه سامانی دوخته بود که ترکان غزنوی از راه رسیده و دوباره هرج‌ومرج فرهنگی بر ایران چیره گشت. سامانیان در فرارودان همان جایی فرمانروایی داشتند که توران تاریخی در آنجا بود. بخش بزرگ و پُرارجی از تاریخ ایران در توران آغاز می‌شود. مگر می‌توان توران را از ایران جدا کرد.

سامانیان از تبار سامان بودند که از بلخ برخاست و برخی نیز او را از خاندان بهرام چوبین دانسته‌اند. سامانیان تا ۳۸۲ هجری بر فرارودان و توران کهن فرمانروایی می‌کردند. زمانی که فردوسی کم و بیش پنجاه ساله بود. به درستی رویدادهای پیرامون خود را می‌شناخت و سرنگونی سامانی را دیده بود. اوج ادب پارسی در دربار سامانی، تا سه دهه نخست سده چهارم و پیش از زاده شدن فردوسی دیده می‌شود. در این دوره، خراسان بزرگ از آن میان نیشابور و طوس در همین دوره بسیار شکوفا بودند. بنابراین، فردوسی هوشمندانه می‌دید که با آمدن ترکان و غلامان در درگاه سامانی چه بر سر ایران خواهد آمد.

ترکان قراخانی آل افراسیاب برای نخستین بار پس از اسلام از دشت‌های آسیای میانه به سوی فرارودان و ایران خزیدند. در این هنگام غلامان ترک مانند سبکتگین و دیگرانی تازه به جاه و بلندی رسیده در ایران فرمانروایی می‌کردند. در سال ۳۸۹ هجری سامانیان که پرچم‌دار فرهنگ و شکوه ایرانی بودند، برافتادند و پهنه آنها میان ترکان آل افراسیاب و غلامان غزنوی چندپاره شد. بیشتر دودمان‌های ملی ایرانیان، چون صفاریان، فریغونیان، شاران غرjestان و خوارزمشاهیان در نیمه پایانی سده چهارم سرنگون شدند. ایران خاوری، همگی به دست ترکان افتاد. فرارودان در دستان قراخانیان بود و زیررودان به دست محمد غزنوی افتاد (۳۹۴-۳۹۸ هجری). پس از پیروزی محمود بر آل افراسیاب قراخانیان، فرهنگ و هنر ایران هم آسیب دید. فردوسی به خوبی تماشاگر چنین رویدادهای تلخی بود. نیشابور در این میانه که کانون فرهنگی بزرگی بود در پرتگاه نشسته بود. این زمانی بود که محمود غزنوی ابوالعباس اسفراینی وزیر پارسی‌دوست و دوست نزدیک فردوسی را به زندان انداخت و او را سخت شکنجه کرد. دانشمندی چون ابن سینا که در دربار امیر نوح سامانی در بخارا بود. با نزدیک شدن خطر سپاه محمود

غزنوی از بخارا به گرگانج خوارزم فرار کرد و آواره شد و عارفی چون ابو سعید ابی الخیر نیز پریشان گشت. فردوسی خود نیز از محمود غزنوی چندان رفتار بزرگ‌منشانه‌ای ندید. او خود زمانه آشفته‌اش را در بخش یزدگرد و از زبان رستم فرخزاد بازگو می‌کند که شاید بارزترین پیام *شاهنامه* و در بخش پایانی شاهکار دانای طوس باشد. او دوره محمود غزنوی را با دوره برآمدن عمر سعد وقاص همانند دانسته و پیام خود را به ایرانیان چنین می‌رساند:

بر ایرانیان زار و گریان شدم
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت
کزین پس شکست آید از تازیان
برین سالیان چار صد بگذرد

ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ این بزرگی و این فر و بخت
ستاره نگرده مگر بر زیان
کزین تخمه گیتی کسی نشمرد

.....

همی تاز تا آذربادگان
چو با تخت، منبر برابر کنند
تبه گردد این رنج های دراز
برنجد یکی، دیگری برخورد
کشاورز جنگی شود بی هنر
رباید همی این از آن، آن از این

به جای بزرگان و آزادگان
همه نام بوبکر و عمر کنند
نشیبی دراز است پیش فراز
به داد و به بخشش کسی ننگرد
نیاد و هنر کمتر آید به بر
ز نفرین ندانند باز آفرین

.....

شود بنده بی هنر شهریار
به گیتی کسی را نماند وفا
از ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

نژاد و بزرگی نیاید به کار
روان و زبان ها شود پرچفا
نژادی پدید آید اندر میان^۱
سَخُنْ ها به کردار بازی بود
(مقیمی ۱۳۹۹، پادشاهی یزگرد)

۱۲. فردوسی بیگانه‌ستیز نبود

فردوسی تنها فرزند زمان خود نیست. گمانی نداریم که اگر فردوسی در دوره‌ای دیگر بود، دیگرگونه می‌نوشت. اگر در دورانی شکوهمند و شکوفا می‌زیست حماسه‌ای دیگر را می‌سرود. سرودن برخاسته از دل است. در درون جان و تن است. برخاسته از هیجانات و دغدغه‌های درونی آدمی و سراینده است. ما نیز جدای از فردوسی نیستیم. «بر ایرانیان زار و گریان شدم» زبان روزگار خود فردوسی است. آنها که به

۱ در اینجا خواست فردوسی آوردن گفتمان نژادی نیست و نگرانی فردوسی از چندفرهنگی شدن و کم‌رنگ شدن فرهنگ ایران است.

فردوسی بهتان نژادپرستی می‌زند و او را پادتازی (تازی‌ستیز) و یا پادترک (ترک‌ستیز) می‌دانند راه نادرست و ناراستی پیموده‌اند. زیرا فردوسی هر جا که بر کشور ایران و یا ایرانشهر آسیبی رسیده است آن را نکوهیده و سخت بر آن تاخته است. این در هر کشور و برای هر مردمی پذیرفته است که بر دشمنان مرز و بوم خود و یا آنها که بر کشورشان تاخت و تاز کرده و چیره گشته‌اند و سرزمینی را با سم اسبان خود ویران کرده‌اند، را سرزنش کنند. فردوسی این ویژگی را دارد که بر سستی و ناپایداری ایرانیان هم خرده‌گیری می‌کند. افزون بر همه اینها خالقی مطلق و دیگران برخی از سروده‌های تازی‌ستیزانه و ترک‌ستیزانه که به فردوسی نسبت داده شده را الحاقی دانسته‌اند و گفته‌اند که این سروده‌ها در نسخه فلورانس ۱۲۷۰ ترسای و در دست‌نویس نخست لندن ۱۲۷۶ دیده نمی‌شود و روشن است که کسانی در گذر زمان و به دلخواه خود آن را افزوده‌اند (گودرزی، ۱۳۸۵، ۲۱).^۱

او بارها در حماسه‌های خود در *شاهنامه* بر ایرانیان که خود از تبار آنها بوده پشتیبانی کرده و با شکوه و ستایش یاد کرده است. اما هنگامی که سستی و ناپایداری و یا نابخردی هم‌میهنانش را می‌بیند سخت بر آنها هم خرده می‌گیرد و می‌نویسد که «بر ایرانیان زار و گریان شدم». بنابراین برای فردوسی پاسداشت ایرانشهر و فرهنگ آن ارزشمند است و نژاده آنها چندان ارجی ندارد. او پاسدار پهنه‌ای به‌نام ایران است. دغدغه فردوسی دغدغه نژاد و تبار نیست. او می‌خواهد که در این سرزمین نمادها و زبان و فرهنگ و هنر ایرانی پشت‌به‌پشت و سینه‌به‌سینه نگاه داشته شود. اگر هم خشمگین می‌شود و بر سپاهیان دشمن می‌خروشد و آنها را خوار می‌شمارد یک واکنش و یک رویدادسرای راستین است. فردوسی تاریخ ایرانشهر را حماسه می‌کند. برای اینکه دشمنانش در کمین بوده تا شناسه این سرزمین را دگرگون کنند و او دردمند تاریخ و شناسه ایرانی مانند هر مردم در هر دیار و بوم دیگری است. از فردوسی نمی‌توان چیز دیگری چشم داشت. او فرزند زمان و دوره برهم ریخته و پُراشوب خود است. همانگونه که نظامی گنجوی، حافظ و سعدی و مولوی درگیر دوره پیرامون خود بودند و دغدغه‌های دیگر و دستور کار ادبی دگری داشتند.

فردوسی چگونه از پیرامون و پهنه نیشابور تاثیر پذیرفته است. او تا چهل سالگی در دوره نخست پیدا کردن متون شاهنامه‌های کهن بوده است. فردوسی در چهل سالگی و در سال ۳۷۰ هجری در دوره دوم زندگی ادبی خود آغاز به سرایش *شاهنامه* می‌کند. نخستین کتاب خود را چهارده سال پس از آن در سال ۳۸۴ به پایان می‌برد. در دوره سوم از سال ۳۸۴ تا ۳۹۵، فردوسی *نبیک شاهنامه* را بازنگری می‌کند. زیرا که به داده‌های نوینی می‌رسد و از پیرامون خود نیز دریافت‌های نوینی داشته است. او در سن پنجاه و چهار تا شصت و پنج سالگی دوره بازنویسی و بازنگاری را سپری می‌کند. بخش‌هایی را در همین دوره به

۱ خالقی مطلق بیت: «یکی ترک زاده چو زاغ سیاه/ بدینگونه بگرفت راه سپاه» را الحاقی دانسته است. همو در جایی دیگر: ز شیر شتر خوردن و سوسمار / عرب را به جایی رسیده است کار... را نیز الحاقی و افزودنی دانسته است. رک: گودرزی مریم، دکتر خالقی مطلق گفتگو با مجله هفتگی کرگدن، ۱۳۸۵، شماره ۲۰، رویه ۲۱.

سروده‌های خود می‌افزاید. در همین دوره یا در سن شصت و پنج سالگی با محمود آشنا می‌شود که پادشاه هم‌زمان خود بوده است. دوستی میان او و محمود غزنوی پنج و یا شش سال است و دیری نمی‌پاید که میانه او و محمود برهم می‌خورد.

زاستاری است که در همین دوره برخی واژگان را نیز تند و تیزتر و یا کندتر کرده باشد. به سخنی زبان سرایش را در جایی نرم‌تر و یا خشن‌تر کرده باشد. تاثیر پیرامون و زمانه وی در دوره چهارم که کتاب را به محمود غزنوی می‌دهد (۶۵- تا ۷۱ سالگی) خردورانه‌تر است به گونه‌ای که بر او نرم‌خویی می‌کند. در دوره پنجم زندگانی فردوسی که هشتاد سالگی اوست از محمود غزنوی بریده است و بر او گله دارد و فراتر رفته او را ناسپاس می‌خواند. بنابراین، چگونه می‌توان گفت که فردوسی از یورش تازیان از خاور و از یورش ترکان از ترکستان برآشفته و برافروخته نباشد و حماسه‌ای بیافریند که در آن از نکوهش و سرزنش دشمنان مرز و بومش رد پایی نباشد. با همه اینها، فردوسی فرزند همه دوران‌هاست و هر کس که در این جغرافیا در هر روزگاری بیاید، نیازمند فردوسی و بازخوانی شاهکار وی است.

۱۳. نتیجه‌گیری

با بازشناسی و ارزیابی آنچه که در *شاهنامه* درباره تاریخ توران از دوره فریدون آغاز شده است می‌توان دریافت که توران از نام تور شاه پیشدادی ایرانی برگرفته شده است و نام توران (سرزمین منسوب به تور) نمی‌تواند شونند دیگری داشته باشد. اما سرزمین ورارودان و بالادستی سیردریا پهنة زندگانی مردمانی بوده است که برپایه شاهنامه ترکان شناسانده شده است. اگرچه نامهای همه چهره‌های تورانی ایرانی است اما اینکه فردوسی نبرد ایرانیان را با ترکان آورده است خود یک چالش سخت و پیچیده تاریخی است. اگر شاهان و نام قهرمانان توران نیز ایرانی است پس ایرانیان با کدام مردمان در پیکار و جنگ بوده‌اند؟ به گمان نیرومند، فردوسی توران روزگار خود را با توران روزگار کهن‌تر و یا افسانه‌ای به نادرستی همانند دانسته بود و از آنجا که در روزگار وی ترکان به بخش‌های گسترده در ورارودان یورش برده و تا پایین دست آمودریا نیز رسیده بودند و در آنجا زندگانی داشتند را با دوره‌ای که باید دو تا سه هزار سال پیش از زمانه فردوسی دانست، یکی دانسته بوده و دچار لغزش شده است.

کتاب‌نامه

آبایف، واسیلی، (۱۳۸۰) *زرتشت و اسکیتی‌ها*، برگردان حسین مصطفوی گرو، تهران: فرهنگستان، شماره ۱۷.

آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۲) «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، شماره ۱.

بهزادی، رقیه (۱۳۶۸) *بندهش هندی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

بهزادی، رقیه (۱۳۷۳) *قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، تهران: انتشارات وزارت خارجه، چاپ یکم.

بیات، نادر، (۱۳۶۷) *تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام*، تهران: نشر ایرانشهر.

پورداوود، ابراهیم، (۱۳۷۷) *یشته‌ها*، دفتر یکم، تهران: اساطیر.

حمیدیان، سعید، (۱۳۹۳) *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: نشر ناهید.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۹) «بیژن و منیژه و ویس و رامین، مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی»، *ایران‌شناسی*، شماره ۶.

سیدی، مهدی (۱۳۹۷) *پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی*، تهران: نشر نی.

فرنبغ، دادگی، (۱۳۶۹) *بندهش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.

گودرزی، مریم، (۱۳۸۵) *دکتر خالقی مطلق گفتگو با مجله هفتگی کرگدن*، شماره ۲۰.

مقیمی، حسین (۱۳۹۹) *نیش، نرم افزار شاهنامه فردوسی*، نسخه ۶.۱.

نورائی، زهره و اکبری بیرق، حسن، (۱۳۹۲) «بررسی بازتاب براندازی خاندان‌های ایرانی: صفاریان، فریغونیان، شاران غرjestان، و خوارزمشاهیان در آثار شاعران و مورخان عهد غزنوی»، *فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۵، شماره ۱۸.

نولدکه، تئودور، (۱۳۲۷) *حماسه ملی ایران*، برگردان بزرگ علوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

<https://play.google.com/store/apps/details?id=com.hosseinm.nebesht.ferdowsi>